

به دست خمر و به دل شرک و بر میان زنار بدین طریق کسی روز ماجرا چه کند؟
 بکن به اشرف بیچاره آنچه می خواهی تو پادشاهی و او کمترین گدا چه کند؟
 محمدرضا پاشای تبریزی - در نیمه اول قرن یازدهم می زیست. در اوایل
 جوانی همراه پدر خود به روم رفت و به حسب قابلیت و قسمت، ابتدا پاشا (= والی)
 مصر و بعد پاشای حبشه شد. در پایان عمر مقیم مکه بود و در همانجا درگذشت.
 هرگز لب من چاشنی خنده ندانست چون غنچه آفت زده نشکفتم و رفتم
 کدام عید به عالم نشاط بخشی کرد که ناخنی نزد از ماه نو به داغ دلم؟
 واقف خلخالی - ملا نصرالله پسر محمد عمر خلخالی از دانشمندان و شاعران
 نیمه اول قرن دهم بود. چون شافعی و سنی متعصبی بود از بیم جان به روم گریخت
 و در مدرسه های حلب تدریس می کرد تا در ۹۶۱ درگذشت. تألیفات متعددی دارد
 و دیوان بزرگی از او مانده است. از اشعار اوست:

بوی خون از نفس باد صبا می آید کف خاکی مگر از بادیه ما برداشت؟
 آب اگر نیست بسازیم به خون جگری نتوان کاسه به در یوزه دریا برداشت!

لعل تو خنده بر شکر ناب می زند آتش به خرمن گل سیراب می زند
 يك صبحدم به صحن گلستان گذشته ای شبنم هنوز بر رخ گل آب می زند

شب سیر ماهتاب نمودی و ماه نو بالید آنقدر که به يك شب تمام شد

کی کند آتش اجل خاکم زنده دارد محبت پاکم
 پای کم ناورم زدشمن و دوست سنگ را سنگ و خاکی را خاکم^۲

محبیبی الدین محمد عبدی تبریزی - در يك خانواده قزوینی در تبریز -
 به دنیا آمد. پدرش قاضی حنفیان آذربایجان بود. از تبریز به استانبول رفت و به دربار

۱ - مجمع الخواص ترجمه خیام پور ص ۴۲.

۲ - تذکره نصرآبادی چاپ ارمغان، ص ۶۹.

۳ - تذکره نصرآبادی ص ۲۵۷ - ۲۵۸، دانشمندان آذربایجان تربیت ص ۳۹۲ - ۳۹۳،

نفیسی، تاریخ نظم و نثر ص ۷۰۶.

سلطان بایزید راه یافت و در شهرهای مختلف قاضی بود و تدریس می کرد. تألیفات متعددی به عربی و فارسی دارد. در ۹۶۶ در گذشت^۱.

شرف‌الدین بدلیسی - امیر شرف‌الدین خان بن شمس‌الدین بدلیسی از مقرران شاه طهماسب بود. در دوره شاه اسماعیل دوم از صفویه روی گردانید و به دربار سلطان مراد سوم رفت و در ۹۸۶ به حکمرانی بدلیس رسید و در ۱۰۰۵ کتاب شرفنامه را نوشت. قسمت اول آن کتاب تاریخ طوایف کرد است و قسمت دوم تاریخ زمان اوست از آغاز جلوس صفویه تا روز تألیف کتاب.

مصلح‌الدین لاری - از دانشمندان معروف و پرکار قرن دهم است. چون سنی شافعی بود در ۹۶۳ به روم رفته و مدتی در استانبول گذرانید. آنگاه به دیار بکر رفت و در آن شهر به تدریس و تألیف پرداخت و در ۹۷۹ در همانجا در گذشت.

این دانشمند بزرگ تألیفات بسیاری به پارسی و تازی دارد که معروف‌ترین آنها مرآت‌الادوار در تاریخ عمومی است که آن را به سال ۹۷۴ به نام سلطان سلیم دوم تألیف کرده است.

غازی‌گرای تاتار - غازی‌گرای دوم (متولد ۹۶۲ - درگذشته ۱۰۱۶) معروف‌ترین خان تاتارهای کریمه بود که پایتخت آنها در باغچه‌سرای قرارداد است. او علاوه بر اینکه جنگاور بیباکی بود در شعر و ادب و موسیقی هم دست داشت. دیوانی مرکب از شعرهای فارسی، عربی، ترکی عثمانی و بعضی قطعات به ترکی تاتاری و یک مثنوی به نام گل و بلبل دارد. منظومه‌ای هم در مناظره قهوه و شراب نظیر بنگگ و باده فضولی داشته که گویا از میان رفته است.

غازی‌گرای در ۹۸۶ در جنگهای عثمانیها با ایران در شروان و اران شرکت داشت. در همان جنگها اسیر شد و مدت هفت سال در قلعه معروف قهقهه (در قلعه کوهی در بخش هوراند اهر) زندانی بود. در ۹۹۳ به تبریز آورده شد و با استفاده از آزادی در لباس درویشی از تبریز گریخت و خود را به استانبول رسانید و با کمک عثمانیها بر تخت‌خانی کریمه نشست و در جنگهای ۱۳ ساله عثمانی و مجارستان شرکت داشت^۲.

۱ - تاریخ نظم و نشر ص ۳۹۱.

۲ - دائرةالمعارف اسلام، چاپ استانبول.

رباعی زیر در مجمع الخواص^۱ به نام او آمده، و ظاهراً آن را وقتی سروده که به شرط همکاری با ایران وعده آزادی به او می داده اند:

تا بوده غم و شادی و حرمان بوده زین گونه گذشته تا که دوران بوده
 ما تجربه کردیم که در ملک شما راحت همه در قلعه و زندان بوده

محمد بن میر علی برکلی حنفی - ازدانشمندان معروف عثمانی در قرن دهم و از ایرانیانی است که به علت سنی بودن به آن سرزمین رفته، و در ۹۸۱ یا ۹۸۲ در آنجا در گذشته است. آثار متعددی به فارسی و عربی تألیف کرده که از آن جمله است صحاح عجمیه در لغت فارسی.^۲

فضولی بغدادی

محمد بن سلیمان بغدادی اصلاً کرد بوده و در بغداد می زیسته و در ۹۶۳ از بیماری طاعون در گذشته است.

فضولی مذهب شیعه دوازده امامی داشت. با اینهمه در ۹۴۶ که ابراهیم پاشا صدراعظم عثمانی بغداد را از ایرانیان گرفت، قصیده‌ای در مدح او ساخت و این کار شاعر با آیین درویشی و آزادگی و بکرنگی سازگار نبوده، و تنها بدین صورت قابل توجیه است که تصور کنیم خطر جانی برای او و کسانش متصور بوده است.

دیوان فارسی فضولی مرکب از انواع شعرشش هزار بیت دارد^۳ و تمایل او بیشتر به غزل سرایی است. این دیوان را خود شاعر تدوین کرده و مقدمه فصیحی بر آن نوشته است. علاوه بر دیوان یک مثنوی به نام بنگ و بادیه (در حدود ۵۰۰ بیت) دارد که آن را در جوانی به نام شاه اسماعیل سروده، ساقی نامه‌ای هم به نام هفت جام دارد که جزو دیوان او چاپ شده است. از دیگر آثار فارسی او رساله‌ای به نام رند و زاهد، و رساله دیگری به نام حسن و عشق یا صحت و مرض است.

فضولی یک دیوان ترکی هم دارد که بارها در ترکیه به چاپ رسیده و محققان

۱ - مجمع الخواص ص ۲۰.

۲ - نفیسی، تاریخ نظم و نثر: ص ۳۹۵.

۳ - دیوان فضولی، به کوشش حسیبه مازی اوغلو، آنکارا، ۱۹۶۲.

ترك او را نخستین شاعر بزرگ ترك می‌شناسند. حتی شعر ترکی فضولی را برتر و لطیف‌تر از شعر فارسی او شمرده‌اند^۱. من چون برای خود صلاحیت داوری در بدونیک شعر ترکی قائل نیستم، به‌همین دلیل آن نظر را نهرد می‌کنم و نه می‌پذیرم. و آن را به‌این عبارت باز می‌گویم که چون شعر ترکی تا عصر فضولی و پیش از آن ترقی شایانی نکرده بود، شعر ترکی او برتر از سایر شعرهای ترکی است. اما درباره شعر فارسی باید گفت که چون پیشینه هفتصدساله‌ای داشت و پیش از آن به‌اوج کمال خود رسیده و شاهکارهای دلاویزی در آن پدید آمده بود، طبعاً سخن فضولی در برابر آنها شعر متوسطی است.

فضلی‌پسرفضولی هم به‌سه زبان شعر می‌گفت و مخصوصاً در معما و ماده تاریخ-سازي دستی داشت. در ۹۸۸ عثمانیها از راه عناد باقرلباشها دستور دادند که یهودیها کلاه سرخ بر سر بگذارند. فضلی قطعه‌ای به ترکی سروده به‌این مضمون که «حالا معلوم می‌شود قزلباشها یهودی هستند». شانی تکلو جوابی به‌او داده که به‌علت رکاکت از نقل آنها خودداری می‌شود^۲.

فضولی پرورده سالهایی است که هنوز بغداد تابع ایران بوده و فرهنگ ایرانی در آنجا نفوذ فراوان داشته است. به‌همین سبب غزلهای او (که بیشتر آنها به‌استقبال غزلهای حافظ) بامضامین عاشقانه و صوفیانه سروده شده، زبان ساده و روان شاعران قرن نهم و دهم ایران را دارد و در مطالعه آنها کمتر احساس می‌شود که این اشعار در خارج از ایران سروده شده باشد. اینک گزیده‌ای از غزلهای او:

ز ضعف تاب تردد دگر نماید مرا

خوشم که ضعف ز سر گشتگی رهاند مرا

فغان که آرزوی وصل آن دو چشم سیاه

چو میل سرمه به خاک سیه نشاند مرا

تنم ز آتش دل می‌گداخت گرشب غم

سرشک، آب بر آتش نمی‌فشاند مرا

۱ - فؤاد کوپرولو، دایرة المعارف اسلام، چاپ استانبول.

۲ - تربیت، دانشمندان آذربایجان ص ۲۹۹.

جهانی از پی نظاره بر سرم شده جمع
نگه کنید که سودا کجا رساند مرا

شنیدم صبحدم از جور گل افغان بلبل را
به دندان پاره پاره ساخته شبنم تن گل را
صبا را جویبار از موج در زنجیر می‌دارد
به جرم آنکه بازلفت برابر گفت سنبل را
لباس عاریت را اعتباری نیست ای منعم
ز گلبن کم نه‌ای برباد ده رخت تجمل را
چه جویم التفات از گلرخی کز غایت شوخی
ز اسباب کمال حسن می‌داند تغافل را
نه‌ای عاشق اگر فکر نجات از قید غم‌داری
چه نسبت با اسیر عشق تدبیر و تأمل را

بهار آمد صدایی بر نمی‌آید ز بلبلها
مگر امسال رنگ دلربایی نیست در گلها
گل آمد نیست میل سیر گلشن نازنینان را
پریشان کرد گلهای چمن را این تغافلها
چو رغبت نیست در عاشق چه سود از آنکه محبوبان
برافروزند عارضها، برافشانند کاکلها
چو غنچه صد گره دارد دل از غم وین غم دیگر
که دوران در گشاد هر گره دارد تعللها
از آن بگرفت در بر آب را گلشن به صد عزت
که پیدا کرد از اقبال او چندین تجملها

ای آنکه آفت دل و جان و تنی مرا من دوستم تورا تو چرا دشمنی مرا

شمع من آتشی تو ز تو دوریم مباد زیرا حیات بخش دل روشنی مرا
مانند شمع سوخته حسرت توام با آنکه صبح وش سبب مردنی مرا
من لاله بهار غم شبنم تویی ای گوهر سرشک که در دامنی مرا

نیست تا صبح بجز فکر تو کارم همه شب
کارم این است جز این کار ندارم همه شب
همه روزم شده شب اختر آن شبها اشک
آه از این درد چه سان اشک نبارم همه شب
لطف کن يك شب و در کلبه من گیر قرار
تا بدانی که چرا نیست قرارم همه شب

بتی که شیوه خوبی به از تو داند نیست
پری وشی که ز دست توام رهاند نیست
هزار نامه نوشتم به یار لیک چه سود
کسی که لطف نماید به او رساند نیست
به لوح دهر حدیث گذشتگان يك يك
نوشته اند ولی عارفی که خواند نیست
همه اسیر غم عالمیم راهروی
که رخس همت از این تنگنا جهانند نیست
به می چه میل کنم آزموده ام آن هم
چنانکه سوز غم عشق را نشانند نیست

عاشقی رونق ز اطوار من حیران گرفت
عشق از فرهاد صورت یافت وز من جان گرفت
تا در آرد نقش شیرین را به مهمانی در او
خانه ای در بیستون فرهاد سرگردان گرفت

گر سر دعوی ندارد بهر خون کوهکن
 بیستون را صورت شیرین چرا دامان گرفت؟
 نیست لاله، کوهکن انداخت سوی بیستون
 سینه‌ای پر خون که از داغ دل سوزان گرفت
 گرچه مشکل بود برفرهاد کار بیستون
 جان شیرین داد و بر خود کار را آسان گرفت

با تو وصلم شب نوروز میسر شده بود
 شبم از وصل تو با روز برابر شده بود
 همه شب تا به سحر خنده نومی کردی و شمع
 سوختن بر من و پروانه مقرر شده بود
 می‌گشودم گره از زلف تو وین بود سبب
 که هوا مشک فشان، خاک معنبر شده بود
 داشت خلوت‌نگهم از روشنی شمع فراغ
 کز فروغ مه روی تو منور شده بود
 عود در آتش رشک طرب من می‌سوخت
 که دماغم به هوای تو معطر شده بود
 بود بزم طربم دوش فضولی چمنی
 که مرا هم‌نفس آن سرو سمنبر شده بود

چه عجب گر به دل از تیغ تو بیداد رسد
 شیشه را حال چه باشد چو به فولاد رسد
 هر دم از هجر تو بر چرخ رسانم فریاد
 به امیددی که مگر چرخ به فریاد رسد
 مکن از آه من اکراه که شمع رخ تو
 نه چراغی است که او را ضرر از باد رسد

اثر بخت بد و نیک نگر کز شیرین
 کام خسرو برد آزار به فرهاد رسد
 تا رسیده‌ست ز مژگان تو تیری بر من
 دارم آن ذوق که از صید به صیاد رسد
 ز تو ای شمع منور نه چنان شد بغداد
 که کند یاد وطن هر که به بغداد رسد

چو بهر زینت آن گلچهره در آینه می‌بیند
 ز مژگان صد خدنگ آینه را در سینه می‌بیند
 نشاطی یافت دل تا درد عشقت یافت در سینه
 چو درویشی که در ویرانه‌ای گنجینه می‌بیند
 اسیر عشق را از موی ژولیده‌ست ذوق دل
 اگر صوفی صفا در خرقه پشمینه می‌بیند
 چه باشد گر شود دل با غمت خرسند در عالم
 درین ویرانه جز نقد غمت گنجی نمی‌بیند
 از آن روزی که جمعی زاهدان را دید در مسجد
 دلم خواب پریشان هر شب آدینه می‌بیند
 فضولی پاک کن از کینه اغیار لوح دل
 که ذوق از مهر مهرویان دل بی‌کینه می‌بیند

در دل به اختلاط کسانم هوس نماند
 یا بهر اختلاط درین دور کس نماند
 بیداد بین کزین شکرستان دلفریب
 طوطی رمید و گردِ شکر جز مگس نماند
 برباد رفت نرگس و نسرين این چمن
 در عرصه مشاهده جز خار و خس نماند

چون نی درون سینه گره بست درد دل
 پیش که دل کنیم تهی هم نفس نماند
 از بزم ما کشید قدم شاهد مراد
 بر آرزوی دیده و دل دسترس نماند
 دل را به جان رساند غم تنگنای دهر
 این مرغ را تحمل قید قفس نماند

طعنه اغیار بهر یسار می باید کشید
 یار باید طعنه اغیار می باید کشید
 هیچ یاری بی جفای طعنه اغیار نیست
 بهر یک گل محنت صد خار می باید کشید

آمد صبا وز آن گل نوری خبر نداد
 تسکین آتش دل و سوز جگر نداد
 بنمود رخ ولی نظری سوی من نکرد
 فریاد از آن نهال که گل کرد و بر نداد
 امید داشتم که ز وصل تو برخوردارم
 نخل امید غیر ندامت ثمر نداد

بهرندان از جهنم می دهد دایم خبر واعظ
 مگر هرگز ندیده در جهان جای دگر واعظ
 گریبان چاک ازین غم می کند محراب در مسجد
 که آبروی منبر برد بسا دامان تر واعظ
 فضولی نیست میل صحبت واعظ مرا زان رو
 که منع اهل دل کرد از بتان سیمبر واعظ

گر نه در دل مهر آن زوی چو مه دارد چراغ
 چیست این سوزی که شبهای سیه دارد چراغ
 رشته جان سوزدم هر شب ز غیرت کز چه رو
 من چنین محروم و در بزم تو ره دارد چراغ
 تا خبر از وصل آن خورشید یابد جان دهد
 چشم بر راه نسیم صبحگه دارد چراغ
 زاهدان میخانه هم از آتش می روشن است
 فی همین خلوتسرای خانقه دارد چراغ
 در رهت آن به که دل بر قول ناصح کم نهم
 راهرو از بساد می باید نگه دارد چراغ

به طرف طره دستار زیبایی بست یار از گل
 چه سروست این که داد برگ از نسرین و بار از گل
 کشیدم سرمه‌ای در چشم از خاک کف پایش
 عجب آینه‌ای دارم که می گیرد غبار از گل
 ز دآن ابرو کمان صد تیر بر من وه چه بخت است این
 کسان از خار گل چینند و ماچیدیم خار از گل

به دل مهر تو کردم نقش و چشم از غیر بر بستم
 در آوردم درون خانه شمع را و در بستم
 ربودی باز خواب از چشم من ای اشک آه از تو
 گشادی رخنه‌ای کن را به صد خون جگر بستم
 به امیددی که مقبول خیال عارضت کردم
 ز اشک لاله گون پیرایه‌ها بر چشم تر بستم
 تو ای فرهاد بنشین گوشه‌ای چون نقش خود زین پس
 که بهر کندن کوه ملامت من کمر بستم

به يك جام لبالب آنچنان كن ساقيا مستم
 كه در شرعم نفرمايند حدشرب تا هستم
 فراغت داد از قرب نمازم غايت مستى
 بحمدالله به يمن باده از تكليف وارستم
 مرا هر گز نشد توبه ميسر از مى گلگون
 به عمر خود نه توبه كردم و نه توبه بشكستم

گهى كه بر گل روى تو چشم تر بگشاييم
 هزار سيل ز خونابه جگر بگشاييم
 گهى كه رخ بگشايى سزد كه بهر تماشا
 به هر سرمزه من ديده دگر بگشاييم
 هزار درد گره بسته در دل و نتوانم
 كز آن يكى بر آن سرو سيمبر بگشاييم
 ز بيم خوى تو بستم ره نظر ز جمالت
 ببند راه جفا تاره نظر بگشاييم
 چو خانه تيره ز بخت است زان چه سود كه آن را
 به آه روزن و با موج اشك در بگشاييم
 به شمع وصل چو پروانه ميل سوختنم هست
 اگر فراق گذارد كه بال و پر بگشاييم

نمى دانم چه بد كردم چرا رنجيد يار از من
 كه افكند از نظر، برداشت چشم اعتبار از من
 مگر از خاكساريهاى من كردند آگاهش
 كه بنشسته ست بر آيينه طبعش غبار از من
 نسودم بر كف پاى لطيفش خار مژگان را
 چه باشد موجب رنجيدن آن گلعدار از من

زنم سر بر زمین هر جا روم چون آب زین غصه
که دامن می کشد آن سروومی گیرد کنارا زمن

شانه‌ای گل به خم طره طرار منه	بستر راحت دلهاست درو خار منه
پایمالم مکن ای قامت خم مژگان را	خار زیر قدمم از پی آزار منه
سیر صحرای بلا شیوه سربازان است	پای تقلید درین وادی خونخوار منه
ای قضا بر خط رخسار بتان گاه رقم	نقطه جز مردمک چشم من زار منه
می رسد کار بتدریج فضولی به کمال	بهر تقوی قدح از دست بیکبار منه

گر خدنگ غمزه را زین سان دمام می زنی
کشته گردد عالمی تا چشم برهم می زنی
این که داری در غمش ای دل صدای گریه نیست
خنده‌ای بر غفلت دلهای بی غم می زنی
ای که در سر ذوق جام وصل داری نیست دور
گر ز مستی سنگ رد بر ساغر جم می زنی
شمع شام فرقتم بگذار تا سوزم رفیق
می کشم خود را اگر از منع من دم می زنی

فریاد ز دست فلک سقله نواز	شهباده به منت و گدازاده به ناز
نرگس ز برهنگی سرافکنده به پیش	صد پیرهن حریر پوشیده پیاز

چون برگ گل است روی نیکوی تو خوش
چون سنبل تر سلسله موی تو خوش
چون خلق فرشته و پری خوی تو خوش
ای خوی تو خوش موی تو خوش روی تو خوش

کمال پاشا زاده

شمس‌الدین احمد معروف به ابن کمال یا کمال پاشا زاده، دانشمند معروف عثمانی است که در ۸۷۳ به دنیا آمده و در ۹۳۲ در عصر سلطان سلیمان به مقام شیخ الاسلامی بالاترین منصب روحانی در امپراطوری عثمانی رسیده و در ۹۴۰ در گذشته است. می‌گویند پدران او از ایرانیان بوده‌اند. از آن جمله، محیی‌الدین (در گذشته ۸۷۴) پدر مادرش از ایران به روم رفته و در شهر توقات ساکن شده بوده است. کمال پاشا زاده ابتدا منصبی در سپاه عثمانی داشت اما بامشاهده عزت و احترام یکی از فقها خدمت نظامی را رها کرد و به تحصیل پرداخت و در سایه استعداد و کوشش خود در این زمینه توفیق یافت.

پیش از حمله سلیم به ایران که فقها موظف شدند برای تحریک افکار عمومی بر ضد ایرانیان و فراهم کردن مقدمات حمله به ایران رسالاتی بنویسند، کمال پاشا زاده هم رساله‌ای در تکفیر شیعیان نوشت و همین رساله موجب شهرت او و تقریبش در نزد سلیم و ترقیات بعدی او شد. نامه‌هایی هم که سلطان سلیمان پیش از لشکر کشی به ایران به شاه طهماسب نوشته به قلم او است.

کمال پاشا زاده به زبانهای ترکی و فارسی و عربی تألیفات و اشعاری دارد. تعداد کتابها و رسالات او را بیش از ۳۰۰ نوشته‌اند. از آن جمله آثار زیر به فارسی است:

- ۱ - نگارستان، به تقلید گلستان (تألیف در ۹۳۹).
- ۲ - دقایق الحقایق در لغات مترادف و مشابه فارسی.
- ۳ - رساله در وجود خدا (چاپ ۱۳۱۶ قمری، استانبول).
- ۴ - رساله در منطق.
- ۵ - شرح رباعی منسوب به ابو سعید ابو الخیر «حورا به نظاره نگارم صف زد...»
- ۶ - شرح يك بيت حافظ «پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت...»
- ۷ - رساله در خوبی و زشتی.
- ۸ - محیط اللغة فرهنگ تازی به پارسی، با مقدمه پارسی تألیف در ۹۲۶.

برخی از دیگر شاعران و نویسندگان

آثار تألیف شده به زبان فارسی در قلمرو عثمانی بیش از آن است که در این فرصت و در این مختصر بگنجد. دو علت مانع تحقیق جامع و کامل است نخست اینکه بعد از جنگ چالدران با گسستن رشته‌های دوستی میان دو کشور، یک نوع بیخبری در ایران نسبت به فعالیتهای فرهنگی در آن سوی به وجود آمد، و آثار فارسی - گویان و فارسی نویسان آن دیار به ایران نمی‌رسید یا بندرت می‌رسید. این بیخبری را تغییر القبا در آن کشور به لاتین تشدید کرد. با رسمی شدن القبا لاتین، چاپ متون به خط فارسی (جز به وسیله دانشگاهها) ممنوع گردید و آگاهی از چند و چون آثار فارسی پدید آمده در قلمرو عثمانی دشوارتر گردید.

تحقیق کامل در این زمینه می‌ماند به وقتی که فهرستهای دستنویسهای کتابخانه‌های ترکیه به چاپ رسیده باشد و با بهره‌جویی از آنها و فهرستهای سایر کتابخانه‌های جهان نتایج مطلوب به دست آید.

اینک فهرست‌وار به ذکر اسامی عده‌ای از شاعران و نویسندگان و آثار آنها اکتفا می‌کنیم.

شیخ مکی خاکی، ابو الفتح محمد (در گذشته ۹۲۶) فرزند مظفر الدین محمد در ۹۲۴ بجانب القری فی حل مشکلات محیی الدین ابن عربی را به نام سلطان سلیم نوشته است.

عبدالله بن حسین طالبی زنجانی، در خاک عثمانی می‌زیسته، و در ۹۵۵ مثنوی بحر المعاد فی ارشاد العباد را به وزن لیلی و مجنون نظامی به نام سلطان سلیم سروده است.^۱

محمد پاشا، پسر اسکندر پاشا روملی لوند شعر فارسی می‌گفت و در ۹۳۰ به حکومت یمن انتخاب شده است.^۲

عبدالمطیف افلاطون بن شیخ درویش محمد شیروانی، مثنوی «حکایت

۱ - نفیسی، همانجا ص ۷۰۷.

۲ - همانجا ص ۴۹۶.

آمدن سیل به استانبول» را در ۹۷۱ به نام سلطان سلیمان سروده است.^۱

سروری، مصلح‌الدین مصطفی متخلص به سروری (متوفی ۹۶۹) به فارسی شعر می‌گفت و شرح‌هایی بر مثنوی و بوستان و دیوان حافظ و کتابهای دیگر فارسی دارد. مصطفی چلبی، قوجه نشانجی مصطفی چلبی، طبقات الممالک فی درجات المسالك را در ۹۶۴ به فارسی تألیف کرده است.^۲

حلیمی شروانی، از سخنوران قرن دهم است که در شام می‌زیسته و دیوانش در دست است.^۳

ابوالفضل منشی شیرازی، از ادبای ساکن عثمانی بوده، کتاب دستور - السلطنة را در اخلاق به سال ۹۷۴ به نام سلطان سلیمان نوشته است.^۴

ابراهیم بن محمود، آداب‌الخلافة را به نام سلیمان قانونی نوشته است.^۵

محیی‌الدین بن روح‌الله قزوینی، مرآت شمس‌المنیر را در اخلاق به نام جهانگیر (در گذشته ۹۶۰) پسر سلیمان قانونی نوشته است.^۶

سید مرشد یسوی، کتاب تسلی القلوب را در شرح سه بیت اول مثنوی به نام شروان‌گرای امیر کریمه [۹۸۵ - ۹۹۲] نوشته و مثنوی حجة‌الابرار را در مقامات مشایخ طریقت یسوی در ۹۹۶ به نام مراد سوم سروده است.^۷

مصطفی بن احمد گلیبولی، (در گذشته ۱۰۰۸) راحة النفوس را در ۹۹۸ به نام محمدخان امیر مغنسیا تألیف کرده است.^۸

قاضی زاده مفتی، شمس‌الدین یابدرالدین (در گذشته ۹۸۸ یا ۹۹۸) کتابهای بسیار به فارسی و عربی دارد.^۹

۱ - فهرست کتابخانه توفیق‌پوسرای ص ۲۷۱.

۲ - دستویس شماره ۴۴۲۳ کتابخانه فاتح در استانبول.

۳ - تربیت ص ۱۲۳، نفیسی، ص ۶۹۷.

۴ - نفیسی، ص ۳۹۸.

۵ - فهرست توفیق‌پوسرای، ص ۳۸.

۶ - همانجا ص ۸۳.

۷ - نفیسی ص ۴۰۷.

۸ - دکتر سبحانی، فهرست کتابخانه مغنسیا ص ۸۱.

۹ - نفیسی ص ۳۸۸.

زبدۃ‌الاشعار، از خواجه سعدالدین (در گذشته ۱۰۰۸) مجموعه اشعاری است که سعدالدین در سال ۹۹۰ در آیین ختنه‌سوران شاهزاده محمد پسر مراد سوم سروده است.^۱

درویش پاشا، ازدیوانیان بلندمرتبه عثمانی (مقتول در ۱۰۱۲) بوده و اشعار فارسی از او در دست است.

احمد حاتم افندی، (در گذشته ۱۱۶۸) پسر عثمان شهیدی که از مردم «لاریسای یونان بود. به سه زبان فارسی و ترکی و عربی شعر می‌گفت و قصیده‌ای از او در مجموعه‌ای در تویق‌پوسرای موجود است.^۲

ندایی کاشغری، عبدالله کاشغری متخلص به ندایی (در گذشته ۱۱۷۴) از مشایخ طریقت نقشبندی بود. مجموعه‌ای از اشعار صوفیانه، و رساله‌ای در آداب طریقت دارد که آن را در ۱۱۶۵ در خانقاه کاشغری در استانبول به پایان رسانیده است. و نیز رساله‌ای دارد به نام شیرین شمایل درباره طریقت نقشبندی به نظم و نثر.^۳

فوزی موستاری، شیخ محمد فوزی (در گذشته ۱۱۶۰) از مردم موستار شهری در بوسنه یوگوسلاوی بوده و بلبلستان را به تقلید گلستان نوشته است.^۴

معاصران سلیم سوم

سلطان سلیم سوم [۱۲۰۳ - ۱۲۲۲] پادشاه معروف اصلاح طلب عثمانی است که نظام جدید را در آن کشور برقرار کرد و سرانجام در سال ۱۲۲۲ به گناه ایجاد تجدد، از طرف کهنه پرستان برکنار و سال بعد کشته شد. پادشاهی دانش دوست و حامی زبان فارسی بود. مجموعه کتابهای کتابخانه اختصاصی او اینک در موزه تویق‌پوسرای موجود است و از آن میان آثار زیر به نام او به فارسی سروده و نوشته شده است:

۱ - فهرست تویق‌پوسرای ص ۲۷۵.

۲ - همانجا ص ۲۹۲.

۳ - همانجا ص ۲۹۵.

۴ - بلبلستان چاپ ۱۳۱۲ قمری، استانبول.

مجموعه قصاید فارسی، که در شهر تیرانا در آلبانی به وسیله کسی به نام شیخ - عبدالسلام مجرم سروده شده و با این بیت آغاز می‌شود:

به دل ز هائف معنی رسید پیک بشیر
 که ای تمام وفا، پند من به جان بپذیر^۱
 قصیده ایست در مدح سلیم از شاعری به نام کرمانی با این مطلع:
 زهی ز روی تو پیدا قران آتش و آب

حیات داده جهان را به سان آتش و آب^۲

قصیده بهارنامه ایست از صدرالدین شیخزاده فرزند محمدرضی عارف فرزند عثمان قادری درگزینی (از احفاد عبدالقادر گیلانی) که در ۱۲۰۴ به نام سلیم سوم ساخته است:

هر آن روزی که بلبل را قرین گلستان بینی

سر شک دیده بلبل به روی گل روان بینی^۳

درگزین که اینک دهی به نام درجزین از بخش رزن همدان یادگار آن است، تا دوسه قرن پیش قصبه مهمی بود. چون مردم آن در دوره صفویه مذهب سنی خود را حفظ کرده بودند، در شورش افغانها به علاقه هم مذهبی به آنان پیوستند و بعد از شکست و فرار اشرف مورد انتقام جویی قرار گرفتند و درگزین ویران شد. ظاهراً خانواده صدرالدین درگزینی در آن حوادث به خاک عثمانی پناه برده است. داستان حیرت افزای فرنگی، رساله ایست درباره انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹ م.) که در دوره سلیم سوم نوشته شده و این ظاهراً قدیم‌ترین نوشته به زبان فارسی درباره آن انقلاب است. در پایان رساله قصیده‌ای در باب استرداد مصر از فرانسویان در سال ۱۲۱۷ و ماده تاریخ آن آمده است.^۴

۱ - فهرست توپقا پوسرای، ص ۲۹۷.

۲ - همانجا: ص ۲۹۷.

۳ - همانجا: ص ۲۹۶.

۴ - همانجا: ص ۶۲.

اشعار فارسی شاعران ترکی گوی

پیش از این گفته‌ایم که زبان ترکی به تدریج پخته‌تر و ورزیده‌تر شد و رواج و رونق یافت و با روی کار آمدن عثمانیها در آسیای صغیر به صورت زبان رسمی آن دیار درآمد و شاعران بزرگی به این زبان شعر سرودند و آثار آنها مورد علاقه و رغبت هموطنان شان قرار گرفت.

در اینجا این نکته را باید اضافه کنیم که بیشتر شاعرانی که دیوان ترکی دارند، به زبان فارسی هم اشعاری سروده‌اند. در قاموس الاعلام در ذکر بسیاری از علما و شعرا نمونه‌هایی از ابیات فارسی آنها نقل شده است.^۱ در اینجا به ذکر دوتن از آنان اکتفا می‌کنیم:

شیخی، (در گذشته ۸۳۵) بزرگترین و نامدارترین شاعر ادبیات کهن عثمانی اشعار فارسی دارد. او در جوانی به ایران آمده، و در حکمت و تصوف و پزشکی تحصیل کرده و همدرس سید شریف جرجانی بوده است. در بازگشت به آسیای صغیر جزو مریدان حاجی بکتاش ولی درآمد، و نیز عنوان «طیب خاص» سلطان محمد اول را یافت. بعدها به امر مراد دوم خسرو و شیرین نظامی را به ترکی ترجمه کرد و یک مثنوی خوابنامه سرود که از فارسی ترجمه شده است، و نیز یک مثنوی طنز آمیز به نام «خرنامه» ساخت که آن را از حکایتی از زادالمسافرین امیر حسینی هروی گرفته است.

شیخی در اشعار ترکی خود نیز تحت تأثیر حافظ و سلمان ساوه‌ای و عده‌ای از شاعران درجه دوم ایران است.^۲

نفعی، در ۹۸۰ در حسن قلعه از حوالی ارزروم به دنیا آمده، و در ۱۰۴۴ به دستور مراد چهارم کشته شده است. او منتسب به طریقت مولویه بود. علاوه بر دیوان ترکی، یک دیوان فارسی در حدود دوهزار بیت مرکب از قصیده و غزل و ترجیع‌بند و رباعی و یک ساقی‌نامه دارد. دیوان او با این بیت آغاز می‌شود:

۱ - آقای دکتر رضا خسرو شاهی آنهمه را در کتاب خود به نام «شعر و ادب فارسی در آسیای صغیر تا سده دهم هجری» از انتشارات دانشسرای عالی ۱۳۵۰، نقل کرده‌اند.
۲ - دائرة المعارف اسلام، چاپ استانبول.

درفتنه، اجازت دهم از پای قلم را بفرق فریدون شکند ماه علم را
نفعی قصیده معروفی دارد که آن را «تحفة العشاق» نامیده در جواب این قصیده
خاقانی:

مرادل پیرتعلیم است ومن طفل زبان دانش
دم تسلیم سر عشرو سر زانو دبستانش

مطلع نفعی این است:

دلم سرمست جام عشق و عقل کل زبان دانش
نگوید نشنود هر دو جز از توحید یزدانش^۱

بحث در باب شعر و ادب فارسی در عصر عثمانی را با این نکته به پایان می‌برم
که اگرچه در این دوره آثار اصیلی همطراز آنچه از عصر سلجوقیان روم چون اشعار
مولوی و دختر سالاریا متون منثوری مثل تاریخ ابن بی‌بی و روضة العقول باقی مانده،
سروده و نوشته نشده که بتواند در سایه لطف و فصاحت خود مورد قبول فارسی‌زبانان
باشد و در ردیف آثار درجه اول زبان و ادب فارسی به شمار آید، اما کتابهایی به عربی
یا ترکی تألیف گردیده که از نظر تحقیق در ادب و فرهنگ ایران مورد استفاده محققان
می‌تواند باشد.

از آن جمله است برخی فرهنگها یا شرحهایی بر متون فارسی که در صفحات
بعد از آنها نام خواهیم برد. از همه مهم‌تر کشف الظنون حاجی خلیفه (متولد حدود
۱۰۰۰- در گذشته، ۱۰۶۷) است. این اثر عظیم کتابشناسی، حاصل دانش وسیع مؤلف
و تسلط او بر سه زبان فارسی و عربی و ترکی، و دسترسی او به مجموعه‌های نفیس کتاب
در استانبول آن روزی است که توانسته است حدود ۱۵/۰۰۰ عنوان کتاب را معرفی
نماید^۲ و کسانی که درباره ادب و فرهنگ گذشته ایران تحقیق می‌کنند از مراجعه به
این کتاب بی‌نیاز نیستند.

۱ - گاپنارلی، فهرست دستنویسهای موزه قونیه، ج ۲ چاپ ۱۹۷۱ ص ۳۲۸ - ۳۲۷ ج

۳ چاپ ۱۹۷۲ ص ۲۲.

۲ - چاپ فلوگل ۱۸۳۵-۱۸۵۸ در هفت جلد با فهرستها، چاپ ترکیه ۱۳۶۰-۱۳۶۲ قمری
(از خط مؤلف).